

کاستی‌های قانون طبیعی در عصر نوزایی

محمدحسین طالبی*

تأیید: ۹۰/۴/۱۳

دریافت: ۹۰/۱/۲۰

چکیده

با توجه به عدم پیشینه مباحث مربوط به مبانی قانون طبیعی در آثار دانشمندان مسلمان و به منظور نظریه پردازی و تولید علم درباره کشف مبانی قانون طبیعی در اسلام، لازم است آموزه قانون طبیعی در غرب به ویژه در دوره مسیحیت بررسی شود؛ زیرا در آن دوره از غرب، توجه بیشتری به ملاک‌های دینی می‌شده است.^۱ اندیشمندان عصر نوزایی (قرن ۱۴ تا ۱۶ میلادی) با کنار گذاشتن اندیشه خدامحور قرون میانه، تفکر اومانستی سوفیست‌های یونان باستان را در همه ساحت‌های معرفتی احیا کردند.

هر چند آموزه قانون طبیعی در نیمه اول عصر نوزایی به افول گرایید، اما به طور کلی فراموش نشد. مدرسین متأخر و پروتستان‌های اولیه در تجدید حیات اندیشه قانون طبیعی، تلاش فراوانی کردند.

در این نگارش، ابتدا قانون طبیعی در اندیشه مدرسین متأخر تحلیل و بررسی می‌گردد. آنگاه کاستی‌هایی که هر یک از آن دو در تفسیر این آموزه داشتند، بیان می‌شود.

واژگان کلیدی

نقد قانون طبیعی، عصر نوزایی (رنسانس)، مدرسین متأخر، ویتوریا، سوارز

* استادیار گروه حقوق پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، mhtalebi@rihu.ac.ir

مقدمه

امروزه با سپری شدن دو هزار و پانصد سال از تاریخ پرفراز و فرود دکتترین قانون طبیعی، این آموزه، دوره‌های گوناگونی را در غرب تجربه کرده است. در خلال این دوره‌ها تفاسیر متنوعی از این آموزه ارائه شد. وجه مشترک بیشتر قرائت‌های قانون طبیعی، این امر بوده است که همواره این قانون، حکم عقل عملی درباره رفتار بشر تلقی می‌شده است.

یکی از تفاوت‌های این قرائت‌ها، تفاسیر متفاوت آنها از عقل بوده است. در یونان باستان، از ماهیت عقل عملی، تعاریف مختلفی ارائه می‌شد؛ در حالی که فیلسوفان یونانی، عقل را امری مجرد می‌دانستند، سوفسطائیان آن را امری موهوم می‌پنداشتند و رومیان باستان، عقل را بدون ارتباطش با آفریننده در نظر می‌گرفتند، مسیحیان اولیه و نیز متکلمان قرون میانه، عقل را پدیده‌ای ربانی می‌دانستند که بشر را به سوی خدا هدایت می‌کند.

بر خلاف اهمیت زیاد و سابقه طولانی قانون طبیعی در مجامع علمی مغرب‌زمین، واژه «قانون طبیعی» در آثار مکتوب فیلسوفان یا حقوقدانان مسلمان، عنوان شناخته‌شده‌ای نیست.^۱ با مطالعه پیشینه، ویژگی‌ها و محتوای این قانون در مکتوبات دانشمندان غرب و مقایسه آن با آثار دانشمندان مسلمان درباره عقل عملی، تا حدی می‌توان بر محتوای این قانون عقلی در ساحت آموزه‌های اسلامی دست یافت. این قانون، مبنای تأملات عقلی در باب اخلاق، حقوق و سیاست و به طور کلی در باب علوم اجتماعی به شمار می‌رود.

سیر تحولات دکتترین قانون طبیعی، بعد از ظهور مسیحیت را می‌توان به شش مقطع اصلی دسته‌بندی کرد:

۱. دوره پیدایش مسیحیت (مسیحیان اولیه)؛
۲. قرون میانه؛
۳. عصر نوزایی (رنسانس)؛
۴. ظهور پروتستان؛
۵. عصر روشنگری؛
۶. دوره تجدید حیات آموزه قانون طبیعی در قرن بیستم.

هدف از نوشته حاضر، علاوه بر معرفی و تبیین محتوای قانون طبیعی در مقطع سوم مسیحیت؛ یعنی عصر نوزایی (رنسانس)، رویکردی انتقادی به آن، بر اساس مبانی موجه در اندیشه اسلامی است. این امر سبب می‌شود تا صاحب‌نظران مسلمان نیز با مطالعه افکار مسیحیان درباره قانون طبیعی، در گامی تطبیقی بر اندیشه قانون طبیعی در اسلام که نقطه ثقل مباحث فلسفی درباره سیاست، حقوق و اخلاق به‌شمار می‌رود، بیشتر واقف گردند.

قانون طبیعی در عصر نوزایی (رنسانس)

واژه رنسانس (Renaissance) به معنای تولد دوباره است. این واژه، بر عصری اطلاق شد که منظور از آن احیای ادبیات و هنرهای دوره باستان در اروپا، پس از دوره طولانی قرون میانه بود. تجلیات عصر نوزایی، اولین بار در ایتالیای قرن چهاردهم ظهور کرد و سپس به سایر مناطق اروپا کشیده شد (Burke, 1997, p.10; Ashworth, 1998, Vol. 8, p.264; Monfasani, 1998, Vol. 4, p.533). عصر نوزایی، اروپا را با تغییرات زیادی مواجه ساخت. هنر، ادبیات، تاریخ و فلسفه یونان و روم باستان، توجه اندیشمندان عصر نوزایی را به خود جلب کرد. آنها با کنارگذاشتن اندیشه خدامحور قرون میانه، تفکر باستانی سوفیست‌ها را مبنی بر اینکه انسان معیار همه چیز است، دوباره احیا کردند. در این دوره، به جای تأکید بر اراده ربانی که نظریه‌پردازان قانون طبیعی در قرون میانه به آن توجه داشتند، به طور عجیبی بر اراده آزاد افراد بشر پافشاری می‌شد.

هر چند آموزه قانون طبیعی در نیمه اول عصر نوزایی به افول گرایید، اما به طور کلی فراموش نشد؛ زیرا مدرسیان متأخر و پروتستان‌های اولیه، در تجدید حیات اندیشه قانون طبیعی تلاش فراوانی کردند.

اندیشه‌ورزان مدرسی متأخر، توفیق نیافتند اصول قانون طبیعی دوره میانه را به طور کامل احیا کنند. از این رو، آنها در نظریه‌پردازی خود درباره قانون طبیعی، عقل بشری مخلوق خدا را جایگزین اراده ازلی ربانی کردند (Vitoria, 1991, p.156). این تغییر ناشی از مواجهه آنان با اندیشه توجه عمیق به عقل خودبنیاد بشری دانشمندان رنسانس بود که همواره مبانی وحیانی را به طور گستاخانه انکار می‌کرد.

پروتستان‌های اولیه نیز تحت تأثیر نفوذ اومانیزم عصر نوزایی قرار گرفتند. آنها قانون طبیعی ربانی را به شیوه سکولارمنشانه تفسیر کردند. در این تفسیر، خدا به عنوان علةالعلل جهان و علت به وجود آورنده عقل بشر مطرح نبود. این امر وقیح تا آنجا پیش رفت که کشیش و حقوقدان هلندی عصر نوزایی اعلام کرد: «قانون طبیعی اعتبار دارد، حتی اگر خدا وجود نداشته باشد» (Grotius, 1957, p.10).

در این نگارش، قانون طبیعی در اندیشه مدرسیان متأخر از جمله ویتوریا (Vitoria) و سوارز (Suárez) که در عصر نوزایی می‌زیستند، تحلیل و نقد و بررسی می‌گردد.

مدرسیان متأخر و قانون طبیعی

اهمیت، اعتبار و نفوذ الهیات و فلسفه مدرسیان که در قرون میانه، دارای شکوه و جلالت بود، در عصر نوزایی روز به روز کاهش یافت. در حقیقت، با افت اندیشه مدرسی قرن چهاردهم میلادی، سنت تفکر مدرسی قرون میانه به کلی در معرض سقوط قرار گرفت. اندیشمند هلندی؛ اراسموس روتردام (Erasmus of Rotterdam) (تقریباً ۱۵۳۶-۱۴۶۶ م) کتاب «در ستایش از حماقت» (Encomium Moriae) (۱۵۰۹ م) را بر علیه سنت مدرسی رو به انحطاط عصر خویش نگاشت. وی با کمک حلقه‌ای از دوستانش از اصلاح‌طلبان ناراضی در برابر کلیسای کاتولیک حمایت می‌کرد. می‌توان گفت محصول بذر اصلاح‌طلبی را که اراسموس در مخالفت با کلیسای کاتولیک کاشت، مارتین لوتر (Martin Luter) آلمانی (۱۵۴۶-۱۴۸۳ م) با تأسیس مذهب پروتستان برداشت کرد (Ferguson, 1948, p.53).

علی‌رغم کاستی‌های زیاد تفکر مدرسی در عصر نوزایی و با وجود نهضت‌های مختلف فلسفی و مکاتب متنوع فکری در این دوره، الهیات و فلسفه قرون میانه به ویژه نظریه قانون طبیعی توماس آکوئیناس در نیمه دوم عصر نوزایی، حقیقتاً رواجی دوباره یافت. ماجرای احیای اندیشه قانون طبیعی در آن دوره، شبیه سرگذشت بازسازی این تفکر در قرن بیستم به وسیله نظریه‌پردازان اندیشه جدید قانون طبیعی، مثل جان فینیس (John Finnis) بود.

تحلیل روند احیای مباحث مربوط به قانون طبیعی با بررسی افکار بزرگترین مدرسیان متأخر و معاصر عصر نوزایی، مثل ویتوریا و سوارز از اهداف این بخش از

این نوشتار است.

ویتوریا

فرانسیکو ویتوریا (Francisco Vitoria) (تقریباً ۱۵۴۶-۱۴۸۰م) از فرقه دومینیکن؛ یکی از دانشمندان علم الهیات در اوایل قرن شانزدهم بود. او مؤسس اندیشه مدرسی جدید به شمار می‌رود که در اروپای کاتولیک آن روز، نفوذ زیادی داشت. ویتوریا، کوشید تا اندیشه تومیسیم (تفکر توماس آکوئیناس) را جایگزین نومینالیسم (اسم‌گرایی) ویلیام اوکام (William of Ockham) کند (Hamilton, 1963, p.171-6). هر چند سخنرانی‌ها و دروس ویتوریا بسیار تأثیرگذار بود، اما هرگز در زمان حیاتش به چاپ نرسید. در عوض، موشکافی‌های او در این دروس، زیربنای همه آثار علمی پیروان ویتوریا در حوزه نظریه‌پردازی حقوقی در پایان قرن شانزدهم بود (Tuck, 1979, p.46). آثار ویتوریا در دانش فلسفه حقوق، سه حوزه را تحت پوشش قرار داده است: قانون طبیعی، حقوق طبیعی و حقوق بین‌الملل. البته این نوشتار، فقط به مباحث مربوط به قانون طبیعی در اندیشه ویتوریا می‌پردازد.

واژه «طبیعی» در ترکیب قانون طبیعی در حوزه واژه‌شناسی مدرسیان متأخر، از جمله ویتوریا، به معنای امری است که دو ویژگی دارد: هم عقل‌پذیر بوده و هم از مقبولیت عرفی برخوردار است. امر طبیعی نزد آنها به معنای امر متعارف و بهنجار است (Hamilton, 1963, p.11). امروزه نیز مفهوم «طبیعی» نزد نظریه‌پردازان قانون طبیعی به معنای امر عقلانی است (Finnis, 1980, p.280).

ویتوریا به هنگام شرح‌دادن تعریف آکوئیناس^۲ درباره قانون طبیعی به این نکته، تطفن داشت که قانون طبیعی، ربطی به مقام اراده بشر ندارد، بلکه مربوط به عقل و مقام روشنگری است (Vitoria, 1991, p.156). خداوند، اصول اولیه بدیهی قانون طبیعی را بر قلب بشر حک کرده است؛ زیرا او خالق همه مخلوقات است. ویتوریا در دسته‌بندی قوانین، قانون طبیعی را زیرمجموعه قوانین ربانی قرار داده است (Ibid, p.159).

فهم درست قانون طبیعی در نگاه ویتوریا به منزله آگاهی‌یافتن دقیق از مقررات مربوط به رفتارهای فردی و اجتماعی بشر است که به طور طبیعی انسانها آن قوانین را می‌شناسند و مشتاق رعایت آن هستند. فضایل مهم اخلاقی در قانون طبیعی، مندرج

است. به عقیده ویتوریا، این قانون از مقتضیات طبیعت بشر است. ویتوریا، اصول اندیشه قانون طبیعی را به سه دسته طولی تقسیم کرده است:

۱. آنچه که هم در ذات خود بداهت دارد و هم برای ما بدیهی است. این اصول، بدیهیات اولیه عقل عملی نام دارند، مثل این اصل عملی که «کار نیک را باید انجام داد».
۲. آنچه که در ذات خود بداهت دارد، اما برای ما بدیهی نیست، مثل بیشتر اصول قانون طبیعی.
۳. آنچه ذاتاً بدیهی است، اما فقط خردمندان و نه همه مردم، آن را با قطع نظر از درجه دانش شان درک می‌کنند. مثلاً این گزاره که «عمل کردن در مخالفت با گرایش‌های طبیعی عبارت است از عمل کردن بر ضد قانون طبیعی» گزاره‌ای است که هم در ذات خود و هم نزد خردمندان، بدیهی است (Ibid, p.170).

قانون طبیعی در نگاه ویتوریا زیربنای حقوق طبیعی بشر است. همه انسانها در نگاه او دارای حقوق طبیعی برابرند؛ زیرا بر اساس قانون طبیعی، همه در طبیعت خویش یکسان آفریده شده‌اند. هیچ‌کس مجاز نیست حق صیانت از خویش و نیز حق به‌کارگرفتن ارگانهای بدن خود را در راه به‌دست‌آوردن آسایش خویش رها کند؛ زیرا به حکم قانون طبیعی که خدا آن را در قلب بشر جای داده است، همه انسانها دارای این حقند (Ibid, p.18-9). هیچ انسانی طبیعی‌تر از انسانهای دیگر نیست و بنا بر این، دلیلی قانع‌کننده بر این امر وجود ندارد که یک فرد، به لحاظ طبیعی باید دارای قدرت یا حقی بیش از دیگران باشد (Ibid, p.11).

سوارز

فرانسیسکو سوارز (Francisco Suárez) (۱۶۱۷-۱۵۴۸ م.) در گرانا‌دای اسپانیا به دنیا آمد. او ابتدا، دانش حقوق را فرا گرفت و پس از پیوستن به گروه «یسوعیان» (Jesuits) در سال ۱۵۶۴ میلادی به تحصیل فلسفه و الهیات همت گماشت و به‌سرعت محققى توانا، نویسنده‌ای کوشا و استادی عالی‌مقام گردید. آثار سوارز، نقشی مؤثر در انتقال فلسفه مدرسی به دوران مدرن ایفا کرد (Doyle, 1998, p.189). به این دلیل است که سوارز، آخرین دانشمند مدرسی خوانده می‌شود. سوارز، نه تنها مهمترین دانشمند مدرسی عصر نوزایی بود؛ بلکه با ذکاوت‌ترین فیلسوف و

اندیشور الهیاتی فرقه خود محسوب می‌شد (Wilenius, 1963, p.22). در میان آثار سوارز کتاب «رساله‌ای درباره قوانین و خدا واضع قانون» (۱۶۱۲ م.) (Tractatus de Legibus, ac Deo Legislatore [Treatise on Laws and God the Lawgiver]) از همه مهمتر است. این اثر، مشتمل بر ۱۰ مقاله است که دومین آنها اختصاص به قانون ازلی، قانون طبیعی و قانون ملت‌ها دارد.

سوارز، یک نظریه‌پرداز قانون طبیعی و از پیروان آکوئیناس بود. او به منظور حل برخی از مسائل حقوقی و سیاسی زمان خود در موارد ضرورت، افکار آکوئیناس را مجدداً تفسیر می‌کرد. اولین پرسش سوارز این بود که «مفهوم قانون چیست؟» او در تعریف قانون تلاش کرد تا نقش مستقیم عقل و نقش الزام‌آور اراده قانون‌گذار را متحد کند.

«قانون به لحاظ جنبه عقلی که در قانون‌گذار وجود دارد، عبارت است از عمل یک اراده منطقی و محترم؛ امری که به وسیله آن اراده‌های برتر، اراده‌های فروتر را به انجام کاری خاص ملزم می‌کنند» (Suárez, 1944: I, v, 24, p.72).

در حالی که هم عقل سلیم و هم اراده صحیح، عناصر ضروری تعریف قانون هستند، سوارز بر نقش اراده قانون‌گذار بیشتر تأکید کرده و دو نوع مهم قانون؛ یعنی قانون ازلی و قانون غیر ازلی را از هم متمایز ساخته است (Ibid: I, iii, 6, p.40). قانون غیر ازلی در نگاه سوارز به قانون وضعی و قانون طبیعی تقسیم می‌شود (Ibid, 7, p.40). قانون طبیعی در نظریه سوارز بر فهم دقیق طبیعت عقلانی بشر مبتنی است. او عقیده واسکوئز (Vásquez) را درباره اینکه قانون طبیعی و طبیعت عقلانی یک چیز است، مردود می‌داند. نظریه سوارز از قرار زیر است:

بنابراین، باور دومی [درباره مبنای قانون طبیعی] وجود دارد. بر اساس این باور، دو جنبه طبیعت عقلانی [بشر] از هم متمایزند: یکی وجود خود طبیعت است تا آنجا که این وجود، مبنای سازگاری و عدم سازگاری اعمال بشر با این طبیعت تلقی می‌شود. جنبه دوم، عبارت است از نیرویی خاص که طبیعت بشر، واجد آن است تا به وسیله آن میان اعمال سازگار و ناسازگار با طبیعت، تمیز دهد؛ نیرویی که ما آن را عقل طبیعی می‌نامیم. طبیعت عقلانی به لحاظ جنبه اول، مبنای شرافت طبیعی است؛ اما به لحاظ

جهت دوم، نفس حکم طبیعت است که اوامر و نواهی را بر اراده بشر درباره آنچه باید انجام دهد [یا ترک کند] به عنوان محتوای قانون طبیعی تحمیل می‌کند (Ibid: II, v, 9, p.183).

قانون طبیعی در اندیشه سوارز با طبیعت بشر یکی نیست. طبیعت بشر، چیزی است که به ما داده شده تا به وسیله آن به اطلاعاتی درباره خویش دست یابیم. این طبیعت نمی‌تواند ما را نسبت به آنچه باید انجام دهیم راهنمایی کند. «با نگاه دقیق به جنبه ذاتی طبیعت عقلانی می‌فهمیم که این طبیعت، نه به ما فرمان می‌دهد و نه صلاح و فساد چیزی را آشکار می‌کند و نه هیچ مقدار از نتایج کامل قانون را توضیح می‌دهد و نه ایجاد می‌کند» (Ibid, 5, p.180).

طبیعت عقلانی بشر، بنیاد قانون طبیعی است؛ زیرا قانون طبیعی، قوانین رفتارهای صحیح منطبق بر گرایش‌های این طبیعت است. این مقررات را می‌توان معیار عام رفتار اخلاقی نامید، اما نمی‌توان این معیار را قانون به معنای هدایت‌کننده و آمر در رفتارهای بشر دانست. واژه طبیعی در عبارت «قانون طبیعی» به طبیعت بشر مربوط نیست. کسانی که قانون طبیعی را با عقل طبیعی، یکی می‌دانند به حقیقت نزدیک‌ترند. آنها طبیعت بشر را اساس سازگاری یا ناسازگاری افعال بشر با خود طبیعت می‌دانند. عقل طبیعی به تنهایی میان افعال سازگار و ناسازگار با طبیعت بشر تمایز برقرار می‌کند. به این دلیل، قانون طبیعی، قانون محض افعال انسان است (Ibid, 12, p.185).

این قانون؛ یعنی قانون طبیعی، نسبت به همه افراد یکسان است و همه انسانها را در همه زمانها شامل می‌شود. وحدت قانون طبیعی از این حقیقت سرچشمه می‌گیرد که همه اصول آن از زیربنایی‌ترین اصل رفتار اخلاقی، اشتقاق می‌یابد. این اصل زیربنایی عبارت است از: «کار نیک را انجام بده و از شر بپرهیز». اصول قانون طبیعی، انسان را به یک هدف جامع هدایت می‌کند. این هدف، سعادت انسان است. این اصول دارای یک خالق است که خدا نام دارد.

سوارز، همانند اسلاف مدرسی خود قانون طبیعی را به معنای مشارکت کردن طبیعت اخلاقی انسانها در قانون ازلی می‌دانست. این امر به معنای این است که سرچشمه قانون طبیعی، اراده خدا است، نه اراده بشر (Mourant, 1967, p.32). به این دلیل بود که

سوارز، باور داشت که هیچ قدرت بشری نمی‌تواند قانون طبیعی را وضع کند. وی می‌گفت: «من از اول اعتقاد داشتم که هیچ قدرت بشری، حتی حاکمیت پاپ نمی‌تواند هیچ‌یک از اصول قانون طبیعی را نسخ کند یا آن را حقیقتاً محدود سازد و یا ما را از آن بی‌نیاز کند» (Suárez, 1944: II, xiv, 8, p.271)، حتی خدا که تنها خالق قانون طبیعی است، نمی‌تواند انسان را از قانون طبیعی بی‌نیاز کند. اگر او می‌توانست، می‌بایست کارهایی را تجویز کند که قانون طبیعی آنها را ممنوع کرده است و در نتیجه به انجام افعالی که ممنوع است فرمان دهد. «اما سایر دانشمندان علم الهیات این عقیده را باطل و مردود دانسته و آن را گزاره‌ای پیشینی می‌دانند که به هیچ وجه قابل اثبات نیست» (Ibid, xv, 4, p.287). به بیان دیگر، خداوند نمی‌تواند اموری را که شر بالذات است، ممنوع نکند و از تجویز اموری که ذاتاً خیرند، امتناع ورزد؛ زیرا قانون طبیعی، قانون ربانی نیست.

سوارز می‌افزاید: «قانون طبیعی، دستورات خدا را آشکار نمی‌کند، بلکه به وضوح نشان می‌دهد چه چیزی ذاتاً خیر یا شر است» (Ibid: II, vi, 2, p.189). سوارز، معتقد بود که خدا پس از آفرینش جهان، ملزم به حفظ نظام اخلاقی در آن است. صحیح است که خدا هم آفریننده بشر و هم قانون طبیعی در ذهن انسان است؛ اما او به طور خودسرانه و غیر منطقی اوامر و نواهی قانون طبیعی را بر انسان تحمیل نمی‌کند. این فرامین به روشنی، تابع عقل سلیم طبیعی انسان است که خدا به انسان عطا کرده و از او خواسته تا از این عقل، فرمانبری کند.

اندیشهٔ مدرسی در عصر نوزایی، گذرگاهی بود که از طریق آن قرائت‌های قرون میانه‌ای دربارهٔ آموزه‌های قانون طبیعی و عدالت به اندیشمندان سکولار دوره جدید، مثل «گروسیوس» در تفکر پروتستان اولیه انتقال یافت (Copleston, 1953, p.352).

جمع‌بندی

۱. مراد از عصر نوزایی، دوره‌ای پس از قرون میانه است که در آن ادبیات، هنر، تاریخ و فلسفهٔ دوره باستان در اروپا توجه اندیشمندان را به خود جلب کرد. آنها با کنارگذاشتن اندیشه خدامحور قرون میانه، تفکر باستانی سوفیستی اومانیزم را دوباره

احیا کردند. در این دوره به جای تأکید بر اراده ربانی که نظریه پردازان قانون طبیعی در قرون میانه به آن توجه داشتند، به طور عجیبی بر اراده آزاد افراد بشر پافشاری می‌شد.

۲. توجه عمیق دانشمندان عصر نوزایی به عقل خودبنیاد بشری و روی گردانی آنان از مبانی و حیانی سبب شد تا اندیشه‌ورزان مدرسی متأخر، توفیق نیابند اصول قانون طبیعی دوره میانه را به طور کامل احیا کنند. از این رو، آنها در نظریه پردازی خود درباره قانون طبیعی، عقل بشری مخلوق خدا را جایگزین اراده ازلی ربانی کردند.

۳. واژه «طبیعی» در ترکیب قانون طبیعی در حوزه واژه‌شناسی مدرسیان متأخر، از جمله ویتوریا، به معنای امری است که دو ویژگی دارد: هم عقل‌پذیر بوده و هم از مقبولیت عرفی برخوردار است.

۴. به عقیده ویتوریا، قانون طبیعی، ربطی به مقام اراده بشر ندارد، بلکه مربوط به عقل و مقام روشنگری است. خداوند اصول اولیه بدیهی قانون طبیعی را بر قلب بشر حک کرده است؛ زیرا او خالق همه مخلوقات است.

۵. ویتوریا در دسته‌بندی قوانین، قانون طبیعی را زیرمجموعه قوانین ربانی قرار داده است. در نگاه او، حقوق طبیعی بشر بر قانون طبیعی، بنا شده است.

۶. ویتوریا همه اصول اندیشه قانون طبیعی را بدیهی می‌داند.

۷. سوارز از یک سو، قانون طبیعی را یکی از اقسام قانون غیر ازلی می‌دانست و از سوی دیگر، معتقد بود که سرچشمه قانون طبیعی اراده خداست.

۸. وی قانون طبیعی را بر فهم دقیق طبیعت عقلانی بشر مبتنی می‌داند. بنابراین، قانون طبیعی از نظر سوارز، قوانین رفتارهای صحیح منطبق بر گرایش‌های طبیعی بشر است. به تعبیر دیگر، قانون طبیعی، قانون محض افعال انسان است.

۹. سوارز می‌گوید: «قانون طبیعی، نسبت به همه افراد یکسان است و همه انسانها را در همه زمانها شامل می‌شود».

۱۰. وحدت قانون طبیعی از نگاه سوارز، از این حقیقت سرچشمه می‌گیرد که همه اصول آن از زیربنایی‌ترین اصل رفتار اخلاقی اشتقاق می‌یابد. این اصل زیربنایی عبارت است از: «کار نیک را انجام بده و از شر بپرهیز».

۱۱. اصول قانون طبیعی، انسان را به یک هدف جامع هدایت می‌کند؛ این هدف سعادت انسان است.

۱۲. سوارز معتقد است: «قانون طبیعی، دستورات خدا را آشکار نمی‌کند، بلکه به وضوح نشان می‌دهد، چه چیزی ذاتاً خیر یا شر است».

نکات انتقادی

مقصود اصلی این بخش از نگارش، بعد از بیان تحلیل قانون طبیعی از نگاه متکلمان مسیحی معاصر عصر نوزایی، بیان نکات ضعف تفاسیر آنان با عنوان نکات انتقادی است. این نکات به دو دسته انتقادات مشترک و مختص اشاره می‌کند. انتقادات مشترک، انتقاداتی است که به طور مشترک بر نظریه پردازان قانون طبیعی در عصر نوزایی وارد است. در مقابل، انتقادات مختص، نکته‌های انتقادی است که به برخی از این نظریه پردازان به طور جداگانه مربوط می‌شود.

انتقادات مشترک

دست کم سه اشکال به طور مشترک بر افکار نظریه پردازان قانون طبیعی در عصر نوزایی وارد است که عبارتند از:

۱. اندیشه‌ورزان مدرسی متأخر، توفیق نیافتند اصول قانون طبیعی دوره میانه را به طور کامل احیا کنند. از این رو، آنها در نظریه پردازی خود درباره قانون طبیعی، عقل بشری مخلوق خدا را جایگزین اراده ازلی ربانی کردند (Vitoria, 1991, p.156). این تغییر ناشی از مواجهه آنان با اندیشه توجه عمیق به عقل خودبنیاد بشری دانشمندان رنسانس بود که همواره مبانی و حیانی را به طور گستاخانه انکار می‌کرد.

به عقیده نگارنده، اندیشمندان مدرسی متأخر در انجام وظیفه خود در برابر دانشمندان گستاخ عصر نوزایی در دفاع از مبانی و حیانی کوتاهی کرده‌اند. مدرسیان به چه دلیل در کنار گذاشتن اراده ازلی ربانی با دانشمندان عصر نوزایی همسو شدند، شاید عقل ستیز بودن برخی از آموزه‌های مسیحیت، مثل تثلیث و ...، مدرسیان را در دفاع عقلانی کردن از مبانی مسیحیت ناتوان ساخته بود. به این دلیل، آنها دست از خدامحوری جهان برداشتند.

پرواضح است که اندیشه اومانيسم به هيچ وجه قابل دفاع نيست؛ زيرا انسان همانند ساير آفريدگان خداوند، موجودی ممکن الوجود است. اين موجود مانند ديگر موجودات امکانی همچنان که در آغاز پيدایش خود نیازمند به خالق خود بوده است، همواره در بقای خویش، به خداوند متعال نیازمند است. به اين دليل تا خدا در جهان هستی وجود دارد، اراده او معيار همه چيز است، نه اراده انسان.

۲. با وجود اینکه متفکران مسیحی دوره رنسانس، مفهوم قانون طبیعی را تا حدودی توضیح داده‌اند، مصادیق و اصول قانون طبیعی را مورد توجه قرار نداده‌اند. آنها به جای بیان اصول مختلف قانون طبیعی، تنها به ذکر بنیادی‌ترین اصل قانون طبیعی؛ یعنی اصل «خوبی را باید انجام داد و از بدی باید اجتناب کرد» بسنده کرده‌اند.

۳. یکی از اصول مشترک همه طرفداران قانون طبیعی در عصر نوزایی، مثل ویتوریا و سوارز، بلکه اصل مشترک میان همه نظریه‌پردازان قانون طبیعی قبل و بعد از آن دوره، اين امر بوده و می‌باشد که همه انسانها با حقوق طبیعی یکسان آفریده شده‌اند.

به عقیده نگارنده، اين اصل به لحاظ عقلی، نه تنها قابل دفاع نيست، بلکه می‌توان بر عدم مساوات انسانها در داشتن حقوق طبیعی دليل آورد. نشانه‌هایی، مبنی بر اینکه برخی از افراد انسان به طور قهری، دارای حقوق طبیعی برابر با ديگران نيستند در دست است؛ هر چند عقل، دليل تفصیلی روشنی بر اين نابرابری ندارد؛ اما به طور اجمال يقين دارد که همه انسانها دارای حقوق طبیعی برابر نيستند.

توضیح ادعای بالا، بر اصلی مستحکم در دانش اصول فقه مبتنی است. اين اصل، همان قاعده معروف تلازم میان حکم شرع و حکم عقل است.^۳ بر اساس اين قاعده عقلی، اختلاف داشتن برخی از افراد انسان در داشتن حقوق طبیعی، مثل حق آزادی، مالکیت و ... در شریعت مقدس اسلام به خاطر عاملی غير اختیاری (قهری)، مثل مذکر یا مونث بودن و یا مثل برده یا آزاد به دنیا آمدن به تأیید عقل نیز می‌رسد؛ هر چند عقل عادی بشر توانایی ارائه برهان در اين نابرابری را ندارد، اما به طور اجمال يقين دارد که انسانها به خاطر برخی از عناوین قهری، دارای حقوق طبیعی برابر نيستند.

بر اساس متون مقدس و حیانی (قرآن و سنت)، برخی از آزادی‌های اجتماعی زنان از مردان کمتر است،^۴ همچنین بردگان در داشتن برخی از حقوق طبیعی، مثل حق آزادی

و حق مالکیت با افراد آزاد، برابر نیستند.^۵ مذکر یا مونث بودن و برده یا آزاد به دنیا آمدن از امور اختیاری فرد نیست. بنابراین، نمی‌توان گفت اختلاف حقوق آنها ناشی از عملی است که خود آنها مرتکب شده‌اند.

ناگفته نماند که نابرابری انسانها در داشتن حقوق طبیعی، لزوماً به معنای نابرابری آنها در انسانیت‌شان نیست. همه افراد انسان در داشتن طبیعت انسانی برابرند. نابرابری انسانها در داشتن حقوق طبیعی، ناشی از برخی عناوین ثانوی، مثل اختلاف جنسیتی و غیر آن است. چنانچه عنوان ثانوی برداشته شود، مثل اینکه برده، آزاد شود، اختلاف در داشتن حق‌های طبیعی نیز از بین می‌رود.

بنابراین، سومین انتقاد مشترک به طرفداران قانون طبیعی در عهد رنسانس، انتقاد نسبت به اتفاق نظر آنان در برابری مردم برای داشتن حقوق طبیعی است. اختلاف حقوق برخی از انسانها نسبت به برخی دیگر که به تأیید عقل نیز می‌رسد، نشان می‌دهد که همه افراد انسان در همه حقوق طبیعی خود برابر نیستند.

انتقادات مختص

انتقادات مختص، انتقاداتی هستند که به طور جداگانه به اندیشه‌های هر یک از دو متفکر قانون طبیعی در عصر نوزایی؛ یعنی ویتوریا و سوارز وارد است. به عقیده نگارنده این انتقادات، عبارتند از:

۱. ویتوریا، ادعا کرده است که فضایل مهم اخلاقی در قانون طبیعی مندرج است. این باور ویتوریا از این امر، حکایت می‌کند که اگر قوانین شرعی حاوی فضایل مهم اخلاقی نمی‌بود، بشر می‌توانست همه این فضایل را با عقل خود دریابد؛ در حالی که واقعیت این است که هرگز انسان قادر نیست با عقل خویش همه فضایل مهم اخلاقی را شناسایی کند. به این دلیل است که بخش مهمی از شرایع و حیانی به ذکر فضایل و رذایل اخلاقی و معرفی آنان به مردم و شناساندن راه‌های کسب فضایل و اجتناب از رذایل، اختصاص داده شده است.
۲. ویتوریا یکی از ویژگی‌های قانون طبیعی را بدهت می‌دانست. با این وجود، وی هیچ تعریفی از مفهوم بدهت ارائه نکرده است. به بیان دیگر، ویتوریا با خودداری کردن از تعیین ملاک بدهت بر ابهام قانون طبیعی، افزوده است.

۳. دومین دسته از اصول قانون طبیعی نزد ویتوریا، اموری است که در ذات خود، بدیهی است؛ اما نزد ما بدیهی نیست. ویتوریا، میان مفهوم بداهت ذاتی و بداهت نزد فاعل شناسا فرق گذاشته است. این در حالی است که بداهت، مفهومی مطلق و نفسی است، نه اینکه امری اضافی و نسبی باشد. امر بدیهی، امری است که نزد هر فاعل شناسا که دارای توان تفکر است، بدیهی باشد؛ نه اینکه در ذات خود بدیهی باشد، اما نزد ما بدیهی نباشد.

۴. از اینجا می‌توان به اشکال دیگری در کلمات ویتوریا پی برد. او سومین دسته از اصول قانون طبیعی را اموری بدیهی در ذات خود می‌دانست که فقط نزد خردمندان بدیهی است، نه نزد همه مردم. اشکال این حرف این است که امر بدیهی، امری است که نزد همه بدیهی باشد.^۶ در فهم امور بدیهی تفاوتی میان فاعلان شناسا نیست.

۵. سوارز به دو امر ناسازگار ملتزم شده است؛ از یک سو، عنصر اراده را در هویت قانون، از جمله قانون طبیعی، دخیل می‌داند و از سوی دیگر، قانون طبیعی را قانونی غیر ازلی می‌پندارد.

توضیح این امر آن است که به عقیده سوارز، اراده خدا سازنده قانون طبیعی است. به این دلیل بود که سوارز، باور داشت که هیچ قدرت بشری نمی‌تواند قانون طبیعی را وضع کند. از آنجا که اراده خدا امری ازلی است، قانون طبیعی نیز باید قانونی ازلی باشد. این در حالی است که سوارز، قانون طبیعی را از اقسام قوانین غیر ازلی دانسته است.

۶. تنها فرقی که سوارز میان حکمت نظری و حکمت عملی قائل شده، حضور عنصر اراده در حکمت عملی است. به بیان دیگر، سوارز، حکمت عملی را مساوی با حکمت نظری به علاوه اراده می‌داند. به این دلیل، سوارز، متهم به سوء فهم در شناسایی اصول قانون طبیعی به مثابه مدرکات اخلاقی شده است. گریسز (Grisez) در این زمینه می‌گوید:

نظریه قانون، دائماً در معرض خطر افتادن در دام این توهم است که حکمت عملی، همان حکمت نظری است، به علاوه نیروی اراده. این امر دقیقاً همان

اشتباهی است که سوارز مرتکب شده؛ زیرا وی قانون طبیعی را مساوی با خیر و شر طبیعی به علاوه اراده هوشمند ربانی می‌داند (Grisez, 1970, p.378). این عقیده سوارز، دارای اشکال است. تفاوت میان حکمت عملی و نظری آنچنان که سوارز می‌پندارد، فقط به صرف وجود اراده در حکمت عملی نیست. درست است که جنس این دو نوع از دانش یکی است (هر دو از سنخ معرفتند)، اما تفاوت آنها در این است که حکمت نظری، صرفاً قابلیت دانسته‌شدن دارد، ولی حکمت عملی، علاوه بر قابلیت دانسته‌شدن، قابلیت به عمل درآمدن هم دارد.

۷. قانون طبیعی در نگاه سوارز به جای اینکه توصیفی باشد، امری دستوری (هنجاری) است؛ در حالی که قانون طبیعی، جزئی از حکمت عملی است و حکمت عملی، دانش دستوری نیست. به تعبیر دیگر، گزاره‌های حکمت عملی، گزاره‌های انشایی نیست؛ بلکه اخباری، (توصیفی) است.

تفاوت میان گزاره‌های اخباری در حکمت عملی و نظری در این است که گزاره‌های حکمت عملی، چون به رفتار آدمی مربوطند، قابلیت امر و نهی پذیری نیز دارند. این پذیرش در گزاره‌های اخباری حکمت نظری نیست. این گزاره‌ها صرفاً سزاوار دانسته‌شدن هستند.

۸. سوارز میان عقل نظری و عقل عملی، تفاوتی قائل نشده است؛ در حالی که امروزه نظریه‌پردازان قانون طبیعی در غرب، همانند فیلسوفان مسلمان، معتقد به تمایز آشکار میان عقل عملی و عقل نظری‌اند.

۹. سوارز گفته است: «حتی خدا که تنها خالق قانون طبیعی است، نمی‌تواند انسان را از قانون طبیعی بی‌نیاز کند. اگر او می‌توانست، می‌بایست کارهایی را تجویز کند که قانون طبیعی آنها را ممنوع کرده است و در نتیجه به انجام افعالی که ممنوع است فرمان دهد».

سوارز با این بیان خود، نوعی عجز را به خدای کامل مطلق، نسبت داده است. پرواضح است که خداوند، توانایی هر کار غیر ممتنعی را دارد. امور ممتنع در ذات خود، شدنی نیستند؛ یعنی امکان وقوع ندارند. به این دلیل، عدم وقوع آنها دلیل بر ناتوانی فاعل قادر نیست. صدور فرمان غیر عاقلانه؛ یعنی مخالف قانون طبیعی از

خداوند حکیم، امری محال است؛ زیرا مخالف حکمت او است. به این دلیل، اراده خدا به صدور چنین فرمانی تعلق نمی‌گیرد.

۱۰. سوارز معتقد است: «قانون طبیعی، دستورات خدا را آشکار نمی‌کند». در انتقاد به سوارز می‌توان گفت که خدا از دو راه دستورات خود را به مردم اعلام می‌کند:

۱. از راه وحی بر پیامبران و ابلاغ پیام و حیانی خدا به مردم به وسیله پیامبران. بنابراین، پیامبر حجت ظاهری خداوند است.

۲. از راه دریافت‌های برهانی عقلی. بنابراین، عقل، حجت باطنی خدا است. قانون طبیعی، حاوی احکام یقینی عقلی است. بنابراین، بر خلاف تصور سوارز، قانون طبیعی دستورات خدا را آشکار می‌سازد.

نتیجه‌گیری

با وجود ضعف‌های موجود در آموزه قانون طبیعی در عصر نوزایی، به هیچ‌وجه نمی‌توان بنای عقلی - اخلاقی مستحکمی بر آن بنا کرد. نقد و بررسی این آموزه بر اساس تعالیم اسلامی، علاوه بر اینکه بر اهمیت این موضوع در مباحث مربوط به عقل عملی تأکید دارد، جای خالی این مباحث را در آثار دانشمندان مسلمان به خواننده نشان می‌دهد.

فقدان این بحث در میان مسلمانان، از بی‌اطلاعی یا عدم علاقه آنان نسبت به این موضوع مهم حکایت می‌کند. امید است امثال این پژوهش بتواند اندیشمندان مسلمان را در امر نظریه‌پردازی نسبت به این موضوع مهم بر اساس مبانی اسلامی در ساحت حکمت عملی، ترغیب نماید.

یادداشت‌ها

۱. در شماره پیشین، قانون طبیعی در دو مقطع اول مسیحیت، نقد و بررسی شد. اینک ماجرای قانون طبیعی و کاستی‌های آن در سومین مقطع از مسیحیت؛ یعنی عصر نوزایی از نظر می‌گذرد.
۱. با کمال تأسف، برخی از نویسندگان پارسی زبان که در آثار خود در مقام گزارش‌نویسی از ماجرای مکتب «حقوق طبیعی» (natural rights) برآمده‌اند، آن را با «قانون طبیعی» خلط کرده و عبارت «natural law» را به جای «قانون طبیعی» به معنای «حقوق طبیعی» دانسته‌اند. برای

- اطلاع بیشتر از این اشتباه (ر.ک. مجله حکومت اسلامی، ش ۵۹، «نقد و بررسی آموزه قانون طبیعی از آغاز مسیحیت تا پایان قرون میانه» از همین نویسنده).
۲. آکوئیناس در تعریف قانون طبیعی می‌گفت: «قانون طبیعی؛ یعنی مشارکت‌جستن مخلوقات دارای شعور در اجرای قانون ازلی. این قانون حاوی بدیهیات اولیه عقل عملی است که خداوند آن را بر قلب بشر، الهام کرده است».
۳. «کلما حکم به الشرع، حکم به العقل و کلما حکم به العقل، حکم به الشرع».
۴. مسأله حجاب اسلامی یکی از محدودیت‌های بانوان در انتخاب مقدار پوشش بدن در جامعه است.
۵. «ذهب الإمامية إلى أن العبد لا يملك شيئاً و إن ملكه لمولاه» (حلی، نهج‌الحق و کشف‌الصدق، ص ۴۸۴).
۶. البته، ممکن است برخی از روی لجاجت در بدیهی‌ترین بدیهیات تشکیک کنند. طبیعی است انکار آنان ضربه‌ای به بحث نخواهد زد.

منابع و مآخذ

۱. حلی، حسن بن یوسف، نهج‌الحق و کشف‌الصدق، قم: مؤسسه دارالهیجرة، ۱۴۰۷ق.
2. Ashworth, E.J. "Renaissance Philosophy", in Craig E. ed., **Routledge Encyclopedia of Philosophy**, Vol. 8, London: Routledge, 1998.
3. Burke, Peter **The Renaissance: Second Edition**, London: Macmillan Press, 1997.
4. Copleston, A **History of Philosophy**, Vol. III, Okham to Suárez, Frederick, London: Burns Oates and Washbourne, 1953.
5. Doyle, John, "Suárez, Francisco", in Craig E. ed., **Routledge Encyclopedia of Philosophy**, Vol. 9, London: Routledge, 1998.
6. Ferguson, Wallace, **The Renaissance in Historical Thought**, Five Centuries of Interpretation, Cambridge Mass.: The Riberside Press, 1948.
7. Finnis, John, **Natural Law and Natural Rights**, Oxford: Clarendon Press, 1980.
8. Grisez, Germain, "The first principle of Practical Reason", in Kenny A. ed., **Aquinas: A Collection of Critical Essays**, London: Macmillan, 1970.
9. Grotius, Hugo, **Prolegomena to the Law of War and Peace**, in Francis Kelsey trans., New York: Bobbs-Merrill, 1957.
10. Hamilton, Bernice, **Political Thought in Sixteenth Century Spain**, Oxford: Clarendon Press, 1963.
11. Monfasani, John, "Humanism Renaissance", in Craig E. ed., **Routledge Encyclopedia of Philosophy**, Vol. 4, London: Routledge, 1998.

12. Mourant, John, "Suárez, Francisco", in Edwards P. ed., **The Encyclopedia of Philosophy**, Vol. 8, New York: Macmillan, 1967.
13. Suárez, Francisco, **A Treatise on Laws and God the Lawgiver** [1612], in Brown Scott J. ed, **The Classics of International Law: Selections From Three Works of Francisco Suárez**, Vol. 2, in Williams G., Brown A. and Waldron J. trans., Oxford: Clarendon Press.
14. Tuck, Richard, **Natural Rights Theories: Their Origin and Development**, Cambridge: Cambridge University Press, 1979.
15. Vitoria, Francisco, **Political Writings** [1526-1540], in Pagden A. and Francisco De Lawrence J. eds., Cambridge: Cambridge University Press, 1991.
16. Wilenius, Reijo, **The Social and Political Theory of Francisco Suárez**, Helsinki: Suomalaisen Kirjallisuuden Kirjapaino, 1963.